

# آینه

فیلم‌نامه‌ی کوتاه

نگارش دوم – ویرایش اول

۱۳۹۷/۲/۸

نوشته‌ی: محمدهادی سرانجام

## ظهور تصویر:

### ۱. داخلی - اتاق، جلوی آینه - روز

نوید جلوی آینه قدی ایستاده است. او جوانی است ۲۶ ساله. یک کش را با دهانش نگه داشته است، موهایش را پشت سر دسته می‌کند و با کش می‌بندد.

صورتش را جلوی آینه بررسی می‌کند. ذره‌ای کرم ضدآفتاب روی صورتش می‌گذارد و با دست مالش می‌دهد.

گونه‌ها و دور چشم‌هایش را در آینه بررسی می‌کند و چروک‌هایش را لمس می‌کند.

### ۲. داخلی/خارجی - ۲۰۶ - روز

ماشین ۲۰۶ آلبالویی به سرعت در جاده حرکت می‌کند. روی صندلی عقب ۲۰۶، یک گیتار، ویولون، و چند ساز کوبه‌ای وجود دارد. نوید با موهای بسته، پشت فرمان، یک‌وری لم داده و با دهان باز آدامس می‌جود. صدای تلفن در ماشین او پخش می‌شود.

#### صدای حسام:

(پشت تلفن. صدای بزن و بکوب و شلوغی مهمانی هم شنیده می‌شود.)

چی شد پس؟! علاف تو ییم مگه؟

نوید:

پرواز که نمی‌تونم بکنم! الان شما همه چی تون به راهه؟

#### صدای حسام:

ساز دست توئه... چی رو به راه کنیم؟

نوید نگاهی به ساعتش می‌اندازد. توی دنده می‌زند.

نوید:

آوردم بابا... مسعودو بفرس یه کم شر و ور بگه، مشغول شون کنه... یه

ساعت دیگه اونجام. (متوجه جلوی رویش می‌شود): نه... ای بابا...

۲۰۶ پشت یک پراید سفید که با سرعت کمی حرکت می‌کند، گیر افتاده است. ناگهان سرعتش را

کم می‌کند.

نوید:

فعلن...

نوید چند بار بوق می‌زند. نگاهی به پراید می‌اندازد؛ راننده‌ی پراید، موبایلش را کنار گوشش گرفته و حواسش نیست.

نوید:

(زیر لب:) برو دیگه...  
نوید دستش را روی بوق نگه می‌دارد.

نوید:

د یالا مرتیکه...  
پراید به آرامی کنار می‌کشد و راه می‌دهد. نوید پایش را روی گاز فشار می‌دهد و کنار پراید می‌رود. نوید نگاهی غضب‌آلود به راننده‌ی پراید می‌اندازد.  
راننده‌ی پراید، مردی پا به سن گذاشته است به نام حمید. ریش جوگندمی دارد و موهایش را به یک طرف شانه کرده و پیراهن یقه آخوندی پوشیده است. هم‌چنان با موبایلش صحبت می‌کند. او دستش را به نشانه‌ی عذرخواهی روی سینه می‌گذارد.

نوید:

(با عصبانیت و فریاد:) مرده‌شور خودتو ریشتو... با هم!

### ۳. داخلی/خارجی - پراید - ادامه

حمید که از فحش نوید جا خورده، ۲۰۶ را می‌بیند که گاز می‌دهد و از پراید فاصله می‌گیرد و دور و دورتر می‌شود.

حمید:

(پشت تلفن:)

آخه برادر من... بعله... شما درست می‌فرمایید. اما اجازه بدین طرف مقابل هم حرفش رو بزنه. این جوری که نمی‌شه. می‌دونم... بله، در جریانم. خب مگه من نگفتم شما کاری نکنی، من خودم صحبت می‌کنم؟ پس من منتظرم... منتظرم... خبر بدین.

تلفنش را قطع می‌کند.

### ۴. خارجی - جاده - روز

پراید در جاده می‌گذرد. حمید پشت فرمان در حال صحبت با موبایل است.

## ۵. داخلی/خارجی - پراید - روز

حمید با سرعت کمی حرکت می‌کند و در حال صحبت با تلفن است.

**حمید:**

(پشت تلفن:)

بعد چی کار کردین؟ بعله... درسته... هیچ‌کس اون اطراف پیدا نمی‌شد؟

خب، روستاهای اطراف، این طرف و اون طرف...

گوشی را دست به دست می‌کند، و به سختی دنده عوض می‌کند.

**حمید:**

(پشت تلفن:)

گوشم با شماست... آخه من نمی‌تونم متاسفانه... می‌دونم. می‌دونم.

شرمنده‌ام. ولی نمی‌تونم. یه ذره دو ذره نیست که خوبیت نداره میت ررو

زمین بمونه... این‌طور تلفنی معلوم نیست چی از آب در بیاد... این‌جوری

درست نیست. ولی... از من می‌شنوید...

توجه حمید به کناره‌ی جاده جلب می‌شود. او ۲۰۶ نوید را می‌بیند که گوشه‌ی جاده پارک شده

است. با دقت نگاه می‌کند. کاپوت ۲۰۶ بالاست، و از آن بخار بلند می‌شود. نوید کنار آن ایستاده،

سردرگم موتور ماشین را نگاه می‌کند و سیگار می‌کشد.

**حمید:**

(پشت تلفن:)

... از من می‌شنوید... فرمودین کدوم شهر هستین؟

## ۶. خارجی - جاده - ادامه

پراید از کنار نوید عبور می‌کند. و کمی جلوتر می‌ایستد. نوید با دیدن پراید، به آن نگاه می‌کند.

صندوق عقب پراید بالا می‌پرد. حمید در را باز می‌کند و پیاده می‌شود. نوید با دیدن او جا می‌خورد.

پک عمیقی به سیگارش می‌زند و آن را زیر پا خاموش می‌کند. کمی کنار ماشینش جا به جا می‌شود.

**حمید:**

(پشت تلفن:)

بعله... دوره مسیرتون... چاره‌ی دیگه‌ای نیست. حالا شما گوشی رو بده به

خودشون. من به خودشون می‌گم چی کار کنن.

حمید از دور نگاهی به نوید می‌اندازد و نگاهی به موتور ۲۰۶. صندوق عقب ماشینش را بالا می‌زند. دستش را توی صندوق می‌برد. نوید با دقت نگاه می‌کند. دست حمید با یک بطری آب بالا می‌آید. به سمت نوید می‌آید. هم‌چنان گوشی در دست دارد. گاهی با تلفن صحبت می‌کند و گاهی با نوید.

**حمید:**

(پشت تلفن:) آقا سلام. خسته نباشید. (هم‌زمان دستش را به نشانه‌ی سلام برای نوید بالا می‌برد.) تسلیت می‌گم. خب حاجی جان... الان سدر و کافور آماده است؟ (به نوید:) جوش آورده؟  
نوید که خیالش راحت شده و فهمیده که حمید قصد انتقام ندارد، سر تکان می‌دهد.

**حمید:**

(پشت تلفن:) نه... با شما نبودم. معلومه که آب جوش نمی‌ریزن رو میت... شما فقط مطمئن شو که آب به همه جا می‌رسه.  
خم می‌شود و نگاهی به رادیات ۲۰۶ می‌اندازد. دستش را به سمت رادیات دراز می‌کند. دستش می‌سوزد، آن را پس می‌کشد و در دهان فرو می‌برد.

**حمید:**

(پشت تلفن:) نه. چیزی نشد... (به نوید:) به امداد خودرو زدی؟

**نوید:**

آتن نمی‌ده... چیزی سرت می‌شه؟ من عجله دارم...

**حمید:**

(به نوید:) معلوم بود. پارچه داری؟ لنگی، چیزی...  
نوید سر بالا می‌اندازد. حمید به سمت پراید حرکت می‌کند.

**حمید:**

(به تلفن:) نه حاجی جان. پارچه نه الان. یه بار سر تا پاش رو بشورید اول!  
اول سر، طرف راست، طرف چپ... تا بعد بگم چی کار باید بکنید.  
درب عقب پراید را باز می‌کند. کمی به آن‌چه درون ماشین است خیره می‌شود. سپس خم می‌شود و از روی صندلی یک چفیه برمی‌دارد. به طرف نوید می‌آید. کمی پشت تلفن گوش می‌دهد، انگار که خبری نیست. گوشی را به دست نوید می‌دهد.

حمید:

قطع نشه. راه دوره.

نوید با تعجب او را نگاه می‌کند. حمید چغیه را به دور دستش می‌پیچد. بالای سر رادیات می‌ایستد.

حمید:

برو عقب.

همین‌که نوید فاصله می‌گیرد، درب رادیات را باز می‌کند. خودش هم عقب می‌پرد. آب با فشار از رادیات فواره می‌زند. هر دو عقب می‌ایستند و نگاه می‌کنند تا آب کامل بیرون بیاشد. نوید جلو می‌آید و گوشی تلفن را به دست حمید می‌دهد.

نوید:

صدات می‌کنه.

حمید تلفن را می‌گیرد.

حمید:

(به تلفن:) جانم؟ هستم. چی شد؟

حمید بطری را به حمید می‌دهد.

حمید:

(به نوید:) آبو بریز...

نوید درب بطری را باز می‌کند و آب را در رادیات می‌ریزد.

حمید:

(به تلفن:) بعله! شما هم آبو بریز، خوب دست بکش به همه جا آب برسه...

نوید برمی‌گردد و هاج و واج حمید را نگاه می‌کند.

نوید:

کجا رو دست بکشم؟

حمید گوشی را دورتر می‌گیرد.

حمید:

شما فقط آب رو بریز بذار تا گلوگاه پر بشه. ضدیخ زدی؟

نوید:

آره.

**حمید:**

همین دیگه. (به تلفن:) نه حاجی جان! ضدیخ چیه؟! کافور... با همون آب کافور که آماده کردی بشور. الو... الو... (صفحه‌ی گوشی‌اش را نگاه می‌کند.) شارژ اینم ته کشید. ضدیخ نریزه رو میت مردم خوبه... (گوشی را در جیب می‌گذارد.) شما بشین تو ماشین استارت بزن.

نوید با تعجب درون ماشین می‌نشیند. صدای اذان بلند می‌شود. حمید گوشی را از جیبش بیرون می‌آورد. صدای اذان از گوشی است. آن را قطع می‌کند.

**حمید:**

بزن.

نوید استارت می‌زند. ماشین روشن می‌شود. حمید درب رادیات را می‌بندد. نوید از پنجره سرک می‌کشد تا حمید را ببیند. حمید، همان‌طور که به چغیه و دست‌های کثیفش نگاه می‌کند، ماشین را دور می‌زند و به سمت نوید می‌آید.

**نوید:**

درست شد؟

**حمید:**

من عجله دارم. باید برم. شما یه ده دقیقه، یه ربع همین جور وایسید... ماشین کار کنه.

دوباره گوشی حمید زنگ می‌خورد. میان صحبتش با نوید، با عجله گوشی را از جیب بیرون می‌کشد و جواب می‌دهد.

**حمید:**

(به نوید:) آب بچرخه تو موتور... به یه جایی رسیدی، نشونش بده. بگو یه ذره جوش شیرین هم بریزه توش، که این کثیفیاشو حل کنه. (به تلفن:) سلام علیکم. کافور تموم شد؟ ... نه! بار سوم آب خالی... جوش شیرین نمی‌خواد! لاله‌الاله... (به نوید:) فعلن خدا حافظ...

نوید از پشت فرمان سرک کشیده و حیران حمید را نگاه می‌کند. حمید به سمت پراید می‌رود و هم‌چنان با تلفن صحبت می‌کند.

نوید:

خدافظ.

## ۷. خارجی - پمپ بنزین - روز

پراید وارد پمپ بنزین می شود و کنار نمازخانه‌ی آن می ایستد. حمید از ماشین پیاده می شود. درب عقب را باز می کند. از روی صندلی عقب، قبا و عبا و عمامه‌ی مشکی اش را برمی دارد و می پوشد.

## ۸. داخلی - نمازخانه‌ی پمپ بنزین - روز

حمید در سجده است. گوشی اش کنار دستش روی زمین افتاده، و بیره می رود. حمید از سجده بلند می شود و مشغول تشهد می شود. نگاهش به انگشت اشاره اش می افتد که هنوز کمی روغنی است. مکث می کند. دستش را بالا می آورد و جلوی صورت کمی می مالد. رد روغن پخش می شود. حمید نماز را می شکند. گوشی را برمی دارد.

حمید:

سلام. بفرمایید... در خدمتم...

## ۹. داخلی/خارجی - پراید - روز

حمید با لباس روحانیت، پشت فرمان نشسته است. در حال مکالمه با موبایل است.

حمید:

(پشت تلفن:)

اول باید فکر کنید روی مسئله. بعدش هم مشورت کامل صورت بگیره،

یک دفعه اقدام نکنید. اگه دانشی برای حل مشکلاتون لازمه کسب کنید،

کسب کنید. مثلن از کسی پرسید یا...

ناگهان صدای بوق را از عقب ماشین می شنود. از آینه نگاه می کند و ۲۰۶ آلبالویی را می بیند که دوباره پشت پراید گیر افتاده است. نوید دستش را روی بوق گذاشته. چراغ می زند و مدام به پراید نزدیک شده، و از آن فاصله می گیرد. حمید یک لحظه فرمان را رها می کند و به سختی دنده را کم می کند. سرعت ماشینش را کم می کند. آرام کنار می رود و به ۲۰۶ راه می دهد. و در همین حین با تلفن صحبت می کند.

حمید:

(پشت تلفن:)



... بعد اگر بازم مسئله حل نشد، بازم نتوانستید تصمیم بگیرید، اون وقت وقت استخاره است. ... بعله... حالا باز هم فکر کنید... اگه کاری بود،... ناگهان ۲۰۶ که از راه باز شده استفاده کرده است، با سرعت بسیار زیاد از کنار پراید عبور می‌کند. و آینه‌ی آن را می‌شکند. حمید جا می‌خورد، و نوید را نگاه می‌کند. دندان به هم می‌ساید.

حمید:

لااله الاالله!

### ۱۰. داخلی/خارجی - ۲۰۶ - همان لحظه

درون ۲۰۶ صدای آهنگ بلند است. نوید یک لحظه با دیدن حمید که حالا عمامه بر سر دارد تعجب می‌کند. با خجالت نگاهش را می‌دزدد. آب دهانش را قورت می‌دهد. سرعتش را زیاد کرده، سبقتش را کامل می‌کند و فرار می‌کند.

### ۱۱. داخلی/خارجی - پراید - ادامه

حمید، با نگاهش مسیر ۲۰۶ را دنبال می‌کند.

حمید:

(پشت تلفن:)

من با شما تماس می‌گیرم.

تلفن را قطع می‌کند و روی صندلی شاگرد می‌اندازد. با عصبانیت یک دنده زیاد می‌کند. عمامه‌اش را برمی‌دارد و به آرامی کنار گوشی می‌گذارد. پایش را روی گاز فشار می‌دهد. پراید سرعت می‌گیرد.

### ۱۲. داخلی/خارجی - ۲۰۶ - ادامه

نوید از داخل آینه، پراید را می‌بیند که با سرعت زیاد به دنبال او می‌آید و برای او بوق و چراغ می‌زند. آهنگ توی ماشین نوید قطع می‌شود. و زنگ تلفنش پخش می‌شود. «حسام» است.

نوید:

بی‌خیالی طی کن دیگه...

تلفن را ریجکت می‌کند. سرعتش را زیاد می‌کند تا فاصله بگیرد.

اما سر پیچ یک ماشین پلیس را کنار جاده می‌بیند. یک افسر جلوی ماشین پلیس ایستاده و دست تکان می‌دهد. نوید سرعتش را کم می‌کند. راهنما می‌زند و کنار جاده توقف می‌کند. با چشمان

وحشت زده به آینه بغل نگاه می‌کند؛ افسر با او کاری نداشته است. به دنبال او، پراید حمید را متوقف می‌کند، و سپس به نوید اشاره می‌کند که برود.

نوید نفس راحتی می‌کشد. خم می‌شود و به عقب برمی‌گردد. کمی به پراید و پلیس نگاه می‌کند. بعد دست می‌برد و ماشینش را خاموش می‌کند. از آینه به پلیس و حمید خیره می‌شود؛ حمید حالا از ماشین پیاده شده و به پلیس جواب پس می‌دهد.

### ۱۳. خارجی - جاده - روز

افسر و حمید، بدون عمامه، کنار پراید ایستاده‌اند.

افسر:

... جای توجیح نداره حاجاقا... از شما بعیده... مدارکتون لطفن!

حمید مدارکش را از جیب قبایش بیرون می‌کشد.

حمید:

اگه اجازه بدین توضیح می‌دم خدمتتون.

افسر:

گوشی توی دستتون همه چیزو توضیح می‌ده...

حمید:

همینو عرض می‌کنم توضیح می‌دم...

افسر:

دیگه حرفی نمی‌مونه... نقص فنی هم که هست، آینه‌ی چپ ندارین...

حالا نوید از ماشین پیاده شده است، و کنار آن دو رسیده است.

نوید:

ببخشید، جناب سرهنگ...

افسر:

سروان!

نوید:

جناب سروان، آینه‌ی حاجاقا همین الان شکست... یه برخورد کوچیک

بوده... خسارتش با منه.

افسر:

باشه. شما فعلن صبر کن... حاجاقا داشته با گوشى صحبت مى کرده. به آينه هم رسيدگى مى کنيم...  
افسر مشغول نوشتن جریمه مى شود. حميد نگاهی به نويد مى اندازد و چيزى نمى گويد.  
نويد به سمت ۲۰۶ خود حرکت مى کند.

#### ۱۴. داخلی - ۲۰۶ - روز

درب ۲۰۶ باز مى شود، نويد خم مى شود و دستگاه بلوتوث را از جاي فنلک ۲۰۶ جدا مى کند.

#### ۱۵. داخلی - پرايد - ادامه

نويد بى توجه به حميد و افسر، به سمت پرايد مى آيد. درون پرايد خم مى شود. دستگاه بلوتوث را به پرايد متصل مى کند. از روى صندلى شاگرد، از کنار عمامه‌ى مشكى، گوشى حميد را بر مى دارد.

#### ۱۶. خارجى - جاده - ادامه

افسر مدارک و برگه‌ى جریمه را به حميد مى دهد.

افسر:

خدمت شما.

حميد:

(با شرم):

ممنون.

برگه‌ها را مى گيرد و به سمت پرايدش مى رود. نويد کنار پرايد ايستاده است، و گوشى حميد را به سمت او مى گيرد.

نويد:

داره زنگ مى خوره.

حميد:

ممنون.

نويد:

بيخشيد بابت آينه.

حمید سر تکان می‌دهد. نوید لب‌خند می‌زند و به سمت ۲۰۶ش حرکت می‌کند. حمید موبایلش را نگاه می‌کند. شماره ناشناس است. حمید جواب می‌دهد. صدای تماس از بلندگوهای پراید پخش می‌شود. صدایی که از بلندگوها پخش می‌شود، صدای نوید است.

### صدای نوید:

(از تلفن:)

حاجاقا مرسی بابت ماشین. شماره تو سیو می‌کنم. شماره مو سیو کن...

محو تدریجی تصویر

پایان

محمدهادی سرانجام

۱۳۹۶/۲/۸